



گفت‌وگویی با اکبر خبازها دبیر سندیکای رانندگان شرکت واحد

سندیکا، حاصل خونِ کارگران است



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
برگال جامع علوم انسانی

سندیکای رانندگان شرکت واحد از سندیکاهای قدیمی است که شامل چهار سندیکای مرتبط به هم بود.

۱. سندیکای رانندگان؛
۲. سندیکای کمک رانندگان؛
۳. سندیکای بلیط فروشان؛
۴. سندیکای کارگران تعمیرگاه‌ها.

نخستین پیمان جمعی بین شرکت واحد اتوبوس‌رانی عمومی تهران و حومه و سندیکای کارگران در سال ۱۳۵۰ منعقد شد. براساس این پیمان ۱۰ درصد به دست‌مزد کارگران افزوده شد، قرار شد نسبت به طرح طبقه‌بندی مشاغل در شرکت واحد، اقدام شود. پاداش و عیدی آخر

سال، ۳۵ روز دست‌مزد ثابت کارگران باشد، مرخصی سالانه بین ۱۲ تا ۱۵ روز براساس سابقه‌ی کار کارگر مقرر شود و چندین ماده‌ی دیگر که به کارگران بیمار خانواده‌های‌شان و کارگران فوت شده، اختصاص داشت.

دومین پیمان جمعی در سال ۵۳ به امضاء رسید. در این پیمان بر اجرای پیمان جمعی شماره‌ی اول تأکید شد. مرخصی سالانه به ۱۵ تا ۱۸ روز افزایش یافت. حق صعوبت کار برای کارگران در نظر گرفته شد. در این پیمان به حق کارگران بازنشسته، مصدوم به واسطه‌ی کار، فوت شده و یا زندانی و خدمات بهداشتی و درمانی کارگران توجه خاصی شد.

در پیمان جمعی سوم افزایش دست‌مزد به تصمیم شورای عالی کار منوط شد. درباره‌ی ترفیع کارگران، حق صعوبت کار توافق‌هایی صورت گرفت. مرخصی استحقاقی به ۱۷ تا ۱۸ روز تغییر یافت و برای کارگران فوت شده و بازنشسته امتیازی در نظر گرفته شد.

چهارمین پیمان جمعی که به سال ۵۶ مربوط است، افزایش ۱۰ درصد به دست‌مزد کارگران را پیش‌بینی کرد و عیدی و پاداش به ۴۵ روز دست‌مزد ثابت افزایش و کمک هزینه‌ی مسکن ۲۰ ریال افزایش یافت. هم‌چنین مرخصی استحقاقی سالیانه به ۱۷ تا ۲۰ روز افزایش یافت.

در پنجمین پیمان جمعی که به سال ۱۳۵۹ مربوط می‌شود، کارفرما موافقت می‌کند که مرخصی استحقاقی سالانه به ۲۲ تا ۲۴ روز افزایش یابد، پاداش و عیدی معادل ۶۲ روز پرداخت شود، دو دست لباس کار سالانه به کارگر داده شود، هزینه‌ی غذا، هزینه‌ی خواروبار افزایش یابد و میزان وام بدون بهره افزایش یابد. جهت آشنایی بیشتر با فعالیت‌های سندیکای رانندگان شرکت واحد گفت‌وگویی با آقای اکبر خبازها دبیر سندیکای رانندگان شرکت واحد انجام شد، که در پی می‌آید.

◆ جناب خبازها، با تشکر از این که وقت‌تان را در اختیار ما گذاشته‌اید، ابتدا تاریخچه‌ای از فعالیت‌های سندیکای کارگران شرکت واحد را به اختصار شرح دهید؟

اکبر خبازها: در ۱۴ تیر ۱۳۳۵ شرکت واحد افتتاح شد. اولین اتوبوس از میدان فردوسی به سمت بازار حرکت کرد. پس از این که کارگرا اجتماعی را تشکیل دادند، در سال ۱۳۳۶ دارای تشکیلاتی به نام سندیکا شدند، که ابتدا در چهار راه مختاری بود، پس از فعل و انفعالاتی که در آن به وجود آمد، آن سندیکا را منحل کردند. از شهریور سال ۱۳۴۹ مجدداً اجازه تشکیلات جداگانه‌ی را به کارگرهای شرکت واحد دادند که عبارت بود از: سندیکای رانندگان، سندیکای تعمیرکاران، سندیکای کمک‌رانندگان و سندیکای بلیط‌فروشان.

این سندیکا در طول فعالیتش توانست خدمات بسیار بالایی را به همکاران در شرکت واحد ارائه بدهد؛ ما توانستیم پیمان‌هایی را براساس ماده‌ی ۲۵ قانون کار قدیم به صورت دسته‌جمعی با مدیران شرکت واحد ببندیم که مزایای بس بالایی در آن بود. به‌عنوان مثال عیدی که ما در آن سال برای کارگرا گرفتیم - ۶۲ روز - در هیچ جای ایران جاری نبود. خوشبختانه همان پیمان‌های دسته‌جمعی هنوز هم در شرکت واحد بعد از ۲۰ سال از انقلاب به‌صورت ناقص اجرا می‌شود. به‌عنوان مثال عرض می‌کنم: مرخصی سالانه‌ی کارگران که در قانون قبلی ۱۲ روز بود ما در آن پیمان به ۲۴ روز رساندیم، به‌علاوه‌ی روزهای تعطیل که اضافه می‌شد، یعنی ۳۰ روزی که در قانون جدید آوردند ما این را قبل از سال ۵۳ - ۵۴ برقرار کرده بودیم.

۲ دست لباس کار، ۲ دست کفش، ۲ دست پیراهن و کراوات بود که در آن روز ما منعقد کرده بودیم و به کارگرا می‌دادند و کارگرا از آن‌ها

استفاده می‌کردند. بردن نام سندیکا در آن زمان هیبتی را برای کارگر آورده بود. یعنی برای کارگر عزتی قائل بودند، او را می‌شناختند و به گفته‌ی امروزی به کارگران بها می‌دادند. همین‌طور آمدیم تا سال ۵۷ که انقلاب شد. در انقلاب هم سندیکای رانندگان فعالیت بس بالایی را داشت، از جمله همکاری با کمیته‌ی اعتصابات که آقای یدالله سبحانی مسئولش بود و با راهنمایی آقای طالقانی توانستیم با کمیته‌ی اعتصابات همکاری کنیم.

◆ اگر موافق باشید سنوالات‌مان را از پیش‌تر شروع کنیم، یعنی از سال ۱۳۴۱ که فرمودید اولین سندیکا تشکیل شد؟

اکبر خبازها: من توضیحاً خدمت‌تان عرض کنم که در شهریور ۱۳۳۶ که یک‌بار دیگر سندیکای رانندگان به‌وجود آمد. خواسته‌ی کارگران انباشته شده بود و مطالباتی را از شرکت واحد داشتند. بعد مقاومت مدیران بود که نتیجه‌اش بعد از اقدامات قانونی که انجام دادیم یک اعتصاب سراسری بود که سال ۱۳۵۰ در شرکت واحد برگزار کردیم، آن اعتصاب منجر به پذیرفته شدن حرف کارگرا و این که اعتصاب‌شان به حق است، شد. پس از آن بود که طبق ماده‌ی ۲۵ قانون کار ما توانستیم پیمان‌های دسته‌جمعی را با مدیران شرکت واحد که ناظر بر شرکت واحد بود منعقد کنیم. حاصل این کار ۵ پیمان دسته‌جمعی بود که ۴ تا مربوط به دوره‌ی ما یعنی تا سال ۱۳۵۸ بود. یکی هم بعد از سال ۵۸ بود که متأسفانه مالیات را به کارگران شرکت واحد تحمیل کردند. نه این‌که بگوییم مالیات نمی‌خواستیم بدهیم، بلکه مالیات را شرکت واحد می‌داد که از حقوق کارگران کم نمی‌کردند.

آن‌روز شرکت واحد زیر نظر شهرداری و شهرداری هم زیر نظر شورای شهر بود. ما در زمان‌های مختلف اظهارهای متعددی دادیم که از جمله در سال ۵۵ یک اخطار ۴۵ روزه به دولت، سازمان برنامه، شرکت واحد شهرداری دادیم که اگر نسبت به حقوق کارگرا تجدیدنظر نکنند، رأس ۴۵ روز هر مسأله‌ای پیش آمد مسئول خود آن‌ها هستند که در شورای عالی اقتصاد به عرض شاه رسانده بودند شاه گفته بود اگر حق‌شان است به آن‌ها بدهید. ما در اواخر سال ۵۵ یک ۲۰ درصدی گرفتیم که در آن زمان قابل توجه بود. اوایل سال ۵۶ هم که وزارت کار براساس ماده‌ی ۴۱ (که به آن فرمول می‌گفتند) حقوق‌ها را افزایش داد. یعنی حقی که از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۰ نمی‌دادند وصول شد.

کارگران شرکت واحد از سال ۱۳۳۵ بیمه نبودند، در صورتی که اصولاً هر کارگری که روز اول به سر کار می‌رود قانوناً باید بیمه باشد. ولی شرکت واحد مقاومت می‌کرد و افرادی بودند مثل ساروخانی، قاسم مستعلی و دیگران که پیشروی جامعه‌ی کارگری آن روز شرکت واحد بودند. این‌ها تلاش‌هایی کردند و در سال ۱۳۳۷ فقط توانستند کارگران را بیمه کنند، بیمه‌ای که قانون اجبار به انجام آن کرده بود ولی نمی‌کردند، به هر حال افراد مختلفی بودند در شرکت واحد، واقعاً هم پیشرو بودند و هم علاقه‌مند بودند به خدمت‌گزاری به جامعه‌ی کارگری.

◆ اگر ممکن است مؤسسان جامعه‌ی کارگری و سندیکا و تأثیرگذاران آن را نام ببرید؟

اکبر خبازها: الان از هر کارگر قدیمی شرکت واحد بپرسید ساروخانی شاید اولین نامی باشد که به زبان بیاورد، علی مخبر دومی و دیگران که فعالان آن روز سندیکا بودند، مثل رضا پیش‌روچی، قاسم مستعلی، علیرضا فرهادی و غلام‌عباس گودرزی بودند که تعدادی از این‌ها کمک‌راننده بودند، عده‌ای راننده و تعدادی هم تعمیرکار.

بر اساس
قانون قدیم
و ماده‌ی ۳۳
نماینده‌ی کارگر
مصونیت داشت و اخراجش
تابع شرایط خاصی بود

افرادی بودند که من حضور ذهن ندارم که یادی از آن‌ها بشود به‌عنوان سند. کارگرهای ایران زحمت‌کش‌اند و به‌جاست یادی از آن‌ها بشود که منشاء خدماتی بودند. برای ۸ ساعت کار کردن شاید ۱۲۵ سال پیش در شیکاگو خون صدها کارگر ریخت. تا ۸ ساعت کار تثبیت شود، امروز که کارگران جوان ما متأسفانه در جامعه مشغول کاراند و هر روز هم نگرانند که فردایش سر کار هستند، نیستند. معضلی به نام کارگر موقت که در هیچ جای دنیا چنین مقوله‌ای را نمی‌بینید. کارگر موقت که ۸۵ روز کار می‌کند، اگر کارش مورد قبول بود. یک کارگر دائمی تلقی می‌شود نه این‌که بیایند، قرارداد پیش نوشته از کارگر امضاء بگیرند هر وقت خواستند بیاورند و هر وقت خواستند نیاورند.

◆ شمه‌ی مختصری از رابطه‌ی سندیکای واحد با سندیکای میدان شاه سابق که از سندیکاها‌ی مستقل بود و با آن در ارتباط بودید، بگویید.

اکبر خبازها: در مقطعی که خلاء سندیکایی داشتیم یک شورای همکاری وجود داشت در میدان شاه - قیام امروز - (سندیکای کارگران خباز تهران) در آنجا تجمع می‌کردند و مسایلشان را آنجا مطرح می‌کردند، تبادل افکار می‌کردند با دیگر همکارانی که دنبال راه کار می‌گشتند که از چه راهی به هدف برسیم من همیشه معتقدم که در مبارزه‌ی سندیکایی اگر هدفی را در نظر گرفتیم، اگر ۹۰ درصد اجرا نشود همان ۱۰ درصدش اثرگذار است، این نظر بنده است. ۱۰ درصدی که حرفش را بزنند بر جامعه اثرگذار است. مع الوصف بودند کسانی که شاید امروز در قید حیات نباشند، تعدادی هستند، شاید علاقه‌مند نباشند الان بیایند و فعالیت کنند یا خسته‌اند، یا پیرند و از کار افتاده‌اند. ما گروه‌های دیگری هم داشتیم مثل صنایع فلز بود، کفاش‌ها بودند، نانواها، آجرپزها (فخارها) چاپ‌خانه‌ها بودند این‌ها قاعدتاً افراد پیشروی جامعه بودند، تأثیرگذار بودند به خصوص کفاش‌ها و نانواها خیلی تأثیرگذار بودند. شرکت واحد که خدمات عمومی به مردم می‌دادند، خیلی تأثیرگذار بودند، نانواها خیلی تأثیرگذار بود و هستند و خواهند بود.

◆ دولت چه قدر در شکل‌گیری سندیکاها نقش داشت؟

اکبر خبازها: در همه‌ی دوران تاریخ متأسفانه از نظر فرهنگی دولت‌ها پذیرای تشکلات نبودند. سازمانی به نام سازمان بین‌المللی کار است که درستان ما در آنجاها مطرح کردند و خواستند و از خارج هم فشار آمد که اجازه بدهید کارگران تشکل داشته باشند که این اتفاق افتاد. هیچ چیزی را در طبق اخلاص به ما تعارف نکردند. به نظر من در تمام طول تاریخ کارگر مظلوم‌ترین قشر جامعه بعد از کشاورز بوده و همیشه میوه‌چین‌ها در زمان انتخابات می‌آیند، هم پدرشان کارگر می‌شود و هم مادرشان.

بنابراین، هیچ چیز را در طبق اخلاص نمی‌دهند بلکه این دل‌سوزان جامعه هستند که هر کس در قشر خودشان تلاش می‌کند، گاه‌ا جلسات در زیرزمین‌ها، تسوی پارک‌ها، قهوه‌خانه‌ها و یا یک زمانی هم در چهارراه وثوق (سندیکای کارگران خباز تهران) تشکیل می‌شد. زمانی هم به صورت خرده جمع می‌شدند، ۱۰ تا،



۲۰ تا، ۳۰ تا، یک زمان هم میدان امام حسین، یک قهوه‌خانه بود که توی زیرزمین آن قهوه‌خانه تجمع می‌کردند، به عنوان این‌که جای بخوریم، ناهار بخوریم و گپ‌شان را هم می‌زدند و دنبال راه کار می‌گشتند. در میدان شاه پیشروان دیگری بودند، مثل اکبر امیراحمدی که مال بلورسازها بود؛ خیلی تأثیرگذار بود و فلزکارها و ... حاصل این تلاش‌ها تشکیل خانه کارگر در خیابان بوذر جمهوری بود.

خانه‌ی کارگر در محل خانه‌ی کارگر فعلی به نام «سازمان کارگران» در خیابان ابوریحان تشکل پیدا کرد. در این‌جا هم دوشنبه‌ها نماینده‌های کارگران جمع می‌شدند و مشکلاتشان را با حضور مسئولان وزارت کار یا اتاق صنایع مطرح می‌کردند. این کار تا سال ۱۳۵۷ ادامه داشت. در آن جلسات دبیر، هیأت ریسه و نماینده‌ی کارگران حضور داشت. البته هیأت مدیره‌ها هم می‌آمدند ولی کسانی که آنجا حق اظهار نظر داشتند این ۳ دسته بودند. ما تا سال ۵۷ در قالب سازمان کارگران که محلش همین خانه‌ی کارگر فعلی است، فعالیت می‌کردیم. مع الوصف در خانه کارگر، سندیکاها و اتحادیه‌ها و کنفدراسیون جمع می‌شدند و حرکت‌های قوی داشت و حرف و تلقن و نامه‌اش همه جا پذیرفته می‌شد. اگر کوچک‌ترین انتقادی از وزیری داشتیم فردای آن روز بگیر و ببند بود که مثلاً آقای فلانی چرا آمده بود و کاری داشته چرا توجهی به او نکرده‌اید و یا پاسخ مثبت یا منفی نداده‌اید.

به هر حال انگار در مقاله‌نامه‌ی ماده‌ی ۸۳ سازمان بین‌المللی کار است که از اتحادیه نام برده که در تمام دنیا جاری است آقایان آمدند و آنرا شورا کردند. شورا یک طرفه است. ابتدا کارگری که به عنوان نماینده باید انتخاب بشود

کارفرما باید تأیید کند، این در هیچ جای جامعه‌ی کارگری در دنیا پذیرفته نیست که من را اول کارفرما باید تأیید کند. در جلسات هیأت مدیره کارفرما شرکت می‌کند. نماینده کارگر یا شورا نمی‌تواند در هیأت مدیره شرکت کند. چندی پیش نیز بنده به نماینده‌ی کارگران گفتم بروید سراغ سندیکا، اتحادیه و کنفدراسیون، اگر به نام شورا باشید تا ابد کارگر لنگ است، اگر نخواهید خدمتی را به کارگر ارایه بدهید، اگر بنا باشد که خدمتی را به جامعه‌ی کارگران ارایه بدهید حتماً باید به سراغ سندیکا و اتحادیه و کنفدراسیون بروید. حالا بعضی با ما هم عقیده و بعضی هم مخالف‌اند. من در سازمان بین‌المللی کار دوره‌ی سندیکایی را دیدم نه دوره‌ی شورایی را و تا آنجا که اطلاع دارم سازمان بین‌المللی کار، شورا را به رسمیت نمی‌شناسد.

◆ در مقطع عمده‌ی فعالیت سندیکا مثلاً در سال ۱۳۴۹ تعداد کارگران تحت پوشش سندیکا چه تعدادی بودند؟ یعنی یک جمعیت انبوهی بود و یا کم؟

اکبر خبازها: در آن موقع چون تهران کوچک و جمعیت‌اش کم بود، شرکت واحد یک چیزی بالای ۱۰۰ دستگاه ماشین داشت. این‌ها هم هر کدام ۲ تا راننده و ۲ تا کمک‌راننده داشت. به علاوه یک بلیط‌فروش که در مسیر بود. بنابراین یک اتوبوس ۵ نفر شاغل داشت. قبل از ۱۳۴۹ جمعیت ایران حدود ۲۵ میلیون نفر بود شاید هم کم‌تر. ولی بعد از سال ۱۳۵۰ مهاجرت به تهران زیاد شد تهران یک مقدار از حد معقولش خارج شد نهایتاً تا ۱۳۵۷، ما ۲۰۵۰ دستگاه اتوبوس در حال حرکت داشتیم، غیر از متوقف شده‌ها و این‌ها هر کدام ۲ تا راننده داشت و ۲ تا کمک‌راننده. بعد هم سندیکا تأکید داشت که حتماً باید کمک‌راننده داشته باشد، حتا یک اتوبوسی که بدون کمک راننده به تعمیرگاه اعزام می‌شد هم اضافه‌کارش و هم کمک‌راننده‌اش باید همراهش بود تا به توقف‌گاه برود.

◆ در آن مقطع آیا در شهرستان‌ها چنین سندیکایی شکل گرفته بود؟ آیا رابطه‌ای بین سندیکای تهران با شهرستان‌ها وجود داشت؟

اکبر خبازها: عرض کنم که تبریز، مشهد و خیلی جاهای دیگر، ما سندیکا داشتیم. سندیکایی که با ما مرتبط باشد ما در سازمان کارگران اجتماع می‌کردیم، چون همان طور که عرض کردم ۹۹ درصد سندیکاها انتخابی بودند، حالا بعد از

انقلاب شعار دادند که فرمایشی بود. حب در همه‌ی جوامع تعدادی آدم طماع و نوکر صفت وجود دارد. آن روز هم بودند کسانی که تحت امر بودند و خودشان را به ثمن بخش می‌فروختند. می‌گویند خیانت خودش یک قیمتی دارد بعضاً به نرخ خیانت هم خیانت می‌کردند، ولی اکثریت بالاتفاق آدم‌های صادق و علاقه‌مندی بودند.

◆ آقای خبازها، شما در مورد خودتان کم‌تر گفتید، شخصاً چه فعالیت‌هایی داشتید و به‌طور مشخص از چه زمانی و در چه بخشی فعالیت‌هایتان را شروع کردید؟

اکبر خبازها: من ابتدا راننده‌ی تاکسی بودم، یک زمانی در چهار راه سعدی طرف فخرالدوله چون از ابتدا علاقه‌مند بودم، رفتم در تاکسی‌رانی و عضو سندیکای تاکسی‌رانی شدم، دبیری داشتیم به نام عبدالحسین ادیب، در آن‌جا زمانی کرایه‌ها یک تومان بود، می‌خواستیم ۱۵ قران بکنیم. ما یک روزی بنایی گذاشتیم که «شمع یادت نره» یعنی شنبه یادت نره، (شنبه‌ای که قرار بود اعتصاب کنیم). از آن‌جا من علاقه‌مند شدم به کارهای اجتماعی و سندیکایی که به‌صورت صنفی فعالیت کنم نه سیاسی. پس از این‌که تاکسی ما را در خیابان گرفتند و اجباراً ما را به شرکت اعزام کردند، پلاک ماشین را کردند و ۵ تومان بابت پلاک به ما پول دادند و ماشین‌مان را پلاک شخصی کردند. بعد از آن که به شرکت واحد رفتم. در آن‌جا با فردی به نام زنده یاد قاسم مستعلی هم پست شدم، به‌عنوان راننده‌ی شرکت واحد که از راه‌آهن می‌آمدیم ولی عصر تا سر مطهری. ایشان چون استاد تشکیلات بود و قبول داشتیم که آدم بسیار سالم و محترمی هستند با ایشان کار می‌کردم. ایشان ۴ ساعت کار می‌کرد و من ۱۲ ساعت. من ۴ ساعت اضافه‌کاری که جای ایشان کار می‌کردم. ۱۰ تومان به من اضافه‌کاری می‌دادند. در توضیحات قبلی اشاره کردم جلساتی بود در شورای همکاری در چهارراه وثوق و میدان شاه و جاهای دیگر من در آن‌جا حضور پیدا می‌کردم. شخصی بود به نام حفیظ در چهارراه امیراکرم ایشان هم کارمند وزارت کار و هم تأمین اجتماعی بود که در آن موقع در راه‌آهن بودند. یعنی بیمه‌های اجتماعی با وزارت کار یک‌جا بود. ما در این جلسات شرکت می‌کردیم. بیش‌تر این مسایل از طریق سندیکای ناوایی‌ها مطرح می‌شد، ما هم حضور پیدا می‌کردیم نه برای اظهار وجود بلکه برای آشنا شدن با الفبای تشکیلات. به همراه یک‌سری کارگرهای شرکت



واحد که پیشرو بودند. زمانی که سندیکا نداشتیم و نمی‌گذاشتند داشته باشیم در پارک‌ها و قهوه‌خانه‌ها و پارک‌شهر به حالت پنهان جلساتی داشتیم. خواسته‌هایی را مطرح می‌کردیم که افرادی قبل از ما هم مطرح کرده بودند و زحمت زیادی کشیدند، از جمله آقایان عباس گودرزی، علیرضا فرهادی که نماینده‌های بدون مجوز بودند و تأییدشان نمی‌کردند ما هم در کنار این‌ها فعالیت می‌کردیم. افرادی مثل فرج‌اللهی، مرتضی عباسی و دیگران. تا شهریور ۱۳۴۹ ما به صورت نیم بند دنبال تشکلات بودیم که در شهریور ۱۳۴۹ به ما مجوز تشکیل سندیکا دادند. من وقتی وارد سندیکا شدم با عده‌ای دیگر باهم رفتیم در خیابان ناصری در سندیکا را باز کردیم. من ابتدا به‌عنوان عضو شورای داوری انتخاب شدم ولی سال بعد عضو هیأت مدیره شدم و سپس رئیس هیأت مدیره و بعد هم دبیر سندیکا.

وقتی دبیر سندیکا شدم رفتم در خانه‌ی کارگر که آن روز «سازمان کارگران» بود در آن‌جا فقط رئیس و دبیر و نماینده‌ی کارگر در سازمان کارگران فعالیت می‌کردند. انتخاباتی بود من هم شرکت کردم، شدم عضو هیأت مدیره‌ی «سازمان کارگران تهران» بعداً شدم نایب رئیس سازمان کارگران تهران تا انقلاب، که شاید من اولین نفر بودم که در خانه‌ی کارگر را بستم و رفتم.

◆ چه شائبه‌ای در مورد فعالیت سندیکایی وجود دارد؟

اکبر خبازها: ما توانستیم در طول زمان سندیکا واقعاً به صورت سندیکای مستقل عمل کنیم چون بعداً بحث‌هایی است که سندیکاهای قبل از انقلاب فرمایشی بودند در صورتی‌که کار ما

روی کاغذ است. بیمن‌های دسته‌جمعی گویای کارهای ماست که کردیم. اعتصابات که کردیم ملاحظه خواهید کرد که کار ما نه تنها فرمایشی نبود، بلکه یک سندیکای مستقل قدرت‌مند بودیم.

مثلاً در آخرین روز چهل و پنجم ما را وزارت کار خواست و گفتند که دیشب در شورای اقتصاد مطرح کردیم شاه گفت که اگر حق‌شان است به آن‌ها بدهید موافقت کردند که ۲۰ درصد به شما بدهیم آزمون وزیر کار بود ما گفتیم که ایرادی به این مصوبه و نامه است که قرار شد از اول ۱۳۵۶ بدهند. اگر این را از اول ۱۳۵۶ بدهند نرخ تورم که در آن روز ۲۰ درصد در نظر گرفته می‌شد به ما تعلق نمی‌گیرد پس از مشورت‌هایی که آن روز کردند در یک جلسه که همه‌ی سران امنیتی استان تهران هم بود عنوان کردند که پیشنهاد شما چیست؟ گفتیم که بگذارید ۲۸ اسفند ۱۳۵۵ که مورد تقدیر وزیر وقت قرار گرفت که از ۲۵ یا ۲۶ یک مورد بماند. ۲۸ اسفند ۱۳۵۵ گذاشتیم در نتیجه از اول سال ما یک ۲۰ درصد گرفتیم و یک افزایشی که همه ساله وزارت کار اعلام می‌کرد.

◆ خودتان دلیل موفقیت‌های زیادتان را در چه می‌بینید. چرا سندیکای شرکت واحد این قدر موفقیت داشت؟

اکبر خبازها: یکی از رازهای موفقیتی که در هر تشکلی وجود دارد. وحدت‌رویه‌ی هیأت مدیره است، که دور از منم و تویی‌ها و خودخواهی‌ها باشند، باهم برادروار باشند، عم کارگران را بخورند، ما فقط دنبال نام نیک می‌گشتیم نه پول نیک، نه جای نیک. ما حتا شوراهای سازش داشتیم که در شوراهای سازش اصلاً کارگر حق بیکار و اخراج شدن را نداشت. مگر می‌آمد در شورای سازش ما در آن‌جا ۹۹ درصد را برگشت به کار می‌کردیم. حتا حقوق بلاتکلیفی هم برای او می‌گرفتیم. دلیل موفقیت‌مان همان‌طور که عرض کردم، وحدتی بود که بین هیأت مدیره‌ی سندیکا بود و حرمتی که آقایان به دلیل انتخاب یک فرد به‌عنوان دبیر و هیأت مدیره یا رییس برای او قایل بودند و در تصمیمات همکاری لازم را می‌کردند. ما در سندیکای‌مان اجازه نمی‌دادیم که حتا ساواک دخالت کند مگرراً به ساواک احضار شدیم مأموری بود به‌نام مستعار هوشیار که گاهی ما را می‌طلبید بیا خیابان می‌کده و ساختمان فلان و بعضی موقع‌ها هم توی کوچه‌ها با ما حرف می‌زد، بعد تهدید می‌کرد. متقابلاً ما هم او را تهدید می‌کردیم. ما

● اگر بنا باشد که

● خدمتی را به جامعه‌ی

● کارگران ارایه شود حتماً باید

● به سراغ سندیکا و اتحادیه و

● کنفدراسیون رفت

در مقابل این حرف‌ها می‌ایستادیم و خودمان را حق می‌دانستیم این‌ها هیچ کاری نمی‌توانستند بکنند. عواملی هم در درون ما بودند، ما هم می‌شناختیم جلوی آن‌ها را نمی‌گرفتیم. چرا؟ برای این‌که ما در سندیکا راجع به حقوق کارگر صحبت می‌کردیم، درباره‌ی مسأله‌ی سیاسی و غیرصنفی صحبت نمی‌کردیم به این جهت هم، چون دیدند مسایل مطرح شده توسط ما صنفی است کم‌تر با ما کار داشتند. فقط مواظب بودند که اعتصابات و تهدیدات ما عملی نشود، ما هم به موقع‌اش عمل می‌کردیم. آن موقع‌ها اگر ضرورتی پیش می‌آمد جلسات را با افراد کم‌تری برگزار می‌کردیم و نمی‌گذاشتیم که متوجه شوند که ما چه برنامه‌ای داریم.

◆ شما اشاره کردید که سندیکا قبل از انقلاب دست‌آوردهای زیادی داشت. یعنی با توجه به گزارشی که شما ارایه کردید، معمولاً در حرکت‌های سندیکایی و کارگری آن عامل قدرت‌مندی سندیکا است که خواسته‌هایش را به کارفرما تحمیل می‌کند. شما غیر از این مورد اعتراض جمعی که در مقطع ۱۳۵۰ اشاره کردید، آیا در یک مقطع دیگر حرکت جمعی داشتید که به‌طور جدی مثلاً کارفرما و مدیران را وادار به تن دادن به خواسته‌های تان بکنند؟

اکبر خبازها: من در توضیحات قبلی عرض کردم که در سندیکایی که در خیابان شهباز یا ۱۷ شهرپور فعلی بود، ما جلساتی به نام پنجم، بیستم داشتیم و نیز مقطع‌هایی که کارگیر داشت. به‌عنوان نمونه یک شبی کارگرها ایستادند. چون جلسات مان صبح بود و راننده‌ها هم‌شیفی هستند، راننده‌ای که صبح آمد ظهر نرفت. بعد از ظهری‌ها هم کارشان که تمام شد آمدند به سندیکا و نتیجتاً خیابان بسته شد. ساعت ۸ و ۹ بود که نیروی پلیس با کامیون‌ها آمدند و خیابان را محاصره کردند. حدود سال‌های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ بود. وقتی که مأموران به سندیکا آمدند حالا چند تا بودند یادم نیست وقتی که بالا آمدند به من گفتند که بگویید بروند والا می‌گوییم بزنند. من به مأموران گفتم که اگر به این‌ها دست نزنید می‌گوییم بروند. اما اگر

دست نزنید من دیگر مسئول نیستم. بی‌سیم‌های‌شان هم جلوی من باز بود، گفتند شما بگویید بروند. خلاصه نمی‌دانم بر سر پیمان‌های دسته‌جمعی بود دقیقاً یادم نیست، من رفتم پشت میکروفن، این‌ها هم ۵ - ۶ تا بی‌سیم گرفتند دور من و شروع به صحبت کردن نمودم، پس از این‌که حرف من تمام شد گفتم آقایان تشریف ببرند خانه و صبح اول وقت سر کار بیایند. ما فردا می‌رویم جلسه. از آن جا که می‌دانستم هر سخن که از دل برآید لاجرم بر دل نشیند، از اول با کارگر صادقانه حرف زدیم، علاقه‌مند بودند، محبت داشتند، صحبت‌های من که تمام شد آقایان شاید یک ربع نکشید که همه رفتند. بعد مأموران گفتند شما چه کاره‌اید؟ گفتم: من نماینده‌ی کارگران هستم.

گفتند: این قدر قدرت دارید.

گفتم: قدرت من ناشی از حضور این‌هاست، من خودم چه کاره‌ام. خواسته‌ی این‌هاست که به من محول می‌شود و من هم اجرا می‌کنم.

◆ اگر توضیحاتی برای قبل از انقلاب ندارید سرنوشت سندیکا را بعد از انقلاب را بررسی می‌کنیم؟

اکبر خبازها: سندیکای رانندگان شرکت واحد تا سال ۶۲ فعالیت سندیکایی داشت. در سال ۵۸ یک سری افراد جوان و علاقه‌مند به کار تشکیلاتی وارد شدند با شعارهای انقلابی ما ناگزیر سندیکا را تحویل آقایان دادیم. آقایان انتخابات هم کردند تا سال ۱۳۶۰ سندیکا دست آقایان بود. آنان عده‌ای بودند که در داخل‌شان قدیمی و جدید بود با شعارهای انقلابی که آمدند و توی کار ماندند. در سال ۶۰ مجدداً همکاران ما از شرکت واحد آمدند و ما را دعوت به کار کردند، ما مجدداً به سندیکا برگشتیم و انتخابات کردیم و تأییدی را هم گرفتیم و تا جایی آمدیم که موقع دادن لباس کار به کارگران بود. ما با مدیرعامل که آقای رضوانی بود، تماس گرفتیم ایشان ما را حواله داد به رئیس هیأت مدیره در شرکت واحد، ایشان به من گفتند که «شما لباس پشمی خواستید بگذارید کوسفندها بروند چرا برگردند به شما لباس پشمی می‌دهیم» عیناً این حرف را زد. چون قبل از آن دوره که ما نبودیم یک دست لباس به کارگران داده بودند که به جای پارچه، چادر مشکی بود. من هم به ایشان محنتم که نه قربان ما لباس پشمی نخواستیم ما چیزی داریم به نام کالیتر نساجی مازندران نه کم‌تر، نه زیادتر، چادر مشکی هم نمی‌خواهیم ما این حرف را زدیم. ایشان گویا به زعمش خوش

نیامد و این جوری که بعدها گفتند ایشان دادستان آن روز شرکت واحد هم بودند، حتا اسلحه را هم کشیده بود، یک آقا، پهلوی او نشسته بود که رئیس منطقه بود. بلافاصله بلند شد و من را از در خارج کرد و گفت برو پیش مدیرعامل. خلاصه بعداً به من گفت که اگر دیر می‌رفتی تو را می‌زد و هیچ اتفاقی هم نمی‌افتاد، خلاصه ما آمدیم و اقداماتی کردیم و نامه‌هایی نوشتیم برای مدیرعامل که قضیه این جوری است، در نتیجه فردا شب آمدند و ما را از خانه بردند و بازداشت کردند که ۴ ماه در اوین بازداشت بودم.

با توجه به این‌که بر اساس قانون قدیم و ماده‌ی ۳۳، نماینده‌ی کارگر مصونیت داشت اخراجش تابع شرایط خاصی بود یا باید از طرف مقامات مسئول سلب صلاحیت می‌شد، یا وزارت کار تشخیص می‌داد که ایشان صلاحیت نمایندگی ندارد، ما ضمن این‌که رد صلاحیت شدیم، تأیید هم شدیم در سال ۱۳۶۲ هم بنده به‌عنوان دبیر سندیکا بودم متنها روزی که بنده را گرفتند، تعدادی از دوستان را وادار به استعفا کردند آقایان استعفا را قبول نکردند تا این‌که ما از زندان آزاد شدیم و خلاصه ما را سر کار راه ندادند. به‌رغم این‌که دادستان انقلاب نوشته بود که از کلیه‌ی اتهامات مبری شناخته شده، برائت حاصل کرده و اشتغال مجدد بلامانع است. زمانی که ما آمدیم آقای چه‌پور نامی مدیرعامل شرکت بود ما رفتیم سر کار گفت: نمی‌گذارم، بروید، تا ۲۵ سال برای شما حق بیمه می‌دهند، شما بازنشسته بشوید. ما رفتیم سازمان تأمین اجتماعی، تأمین اجتماعی هم گفت که بروید، تا آخرین روز پاکسازی ۶/۱۰/۶۰ کار کنید، بیاورید تا ۲۵ سال بیمه بدهیم. غیر از این ما نمی‌توانیم حق بیمه را بدهیم، نپذیرفتند ما برگشتیم شرکت واحد آقای چه‌پور گفت: من نمی‌گذارم بروید سر کار، از فردا می‌خواهید بگویید این را بدهید آن‌را بدهید نهایتاً با فشاری که به ما وارد شد و با مشورتی که با دوستان کردیم، صلاح کار را در این دیدیم که باز خرید بشویم ما آمدیم و به توافق رسیدیم و از شرکت باز خرید شدیم و بیرون آمدیم و مدتی را در آژانس کار کردم. در آژانس کسالتی برایم پیش آمد رفتم دکتر که منجر به از کارافتادگی شد. سندیکا هم بعد درش بسته شد که آخرین مدارک سندیکا را تحویل باشگاه شرکت واحد با نظر وزارت کار دادیم.

◆ چگونه شد که سندیکای کارگران شرکت واحد به تعطیلی کشانده شد؟

اکبر خبازها: سندیکاهایی که ۵۱ درصد کارگرها عضو سندیکا بودند به این‌ها سندیکاهای

فرم اشتراک

اندیشه جامعه

نام:
نام خانوادگی:
سن:
تحصیلات:
تاریخ شروع اشتراک:
از شماره ی:
نشانی:
کد پستی: تلفن:

• برای اشتراک ماهنامه «اندیشه جامعه»، اصل یا رونوشت این فرم را پس از تکمیل همراه با اصل فیش بانکی به حساب جاری ۳۱۸۵ بانک ملی ایران شعبه خیابان الوند به نام محمدرضا عاشوری به نشانی زیر ارسال فرمایید:

تهران، صندوق پستی
۱۴۱۵۵-۵۵۶۵

مشترکان خارج از کشور می توانند حق اشتراک خود را به نام محمدرضا عاشوری و به نشانی زیر واریز کنند:

Deutsche Bank 24 AG

Frankfort

Acct. No. 100 075 9589

BLZ 500 700 24

• حق اشتراک برای ۱۲ شماره

○ ایران، ۵۲۰۰۰ ریال

• امریکا، کانادا و خاور دور

○ اشخاص حقیقی ۲۰ دلار

○ کتابخانه ها و مؤسسات ۸۰ دلار

• اروپا

○ اشخاص حقیقی ۶۵ ماری

○ کتابخانه ها و مؤسسات ۱۳۵ ماری

• خاورمیانه

○ ۳۰ دلار

سال ۱۳۵۸ انجام دادند، باعث شد دولت برای این که سندیکاها، اتحادیه ها و کنفدراسیون به پا نخیزند، فکری بکنند. آمدند شوراها را بهانه کردند و گفتند که این ها همان کار صنفی را می کنند، در صورتی که این کار صنفی مستقل نیست. چون کارگر خودش فرزند رنج است و آشنا به درد از ابتدا هم می گفتند کس نخارد پشت من چون ناخن انکشت من. من چون ۵۷ تومان حقوق می گیرم، می دانم که ۵۷ تومان حقوق چی می کند و چه فشاری وارد می شود، ولی کسی که فرضاً در ماه ۵۰۰ هزار تومان می گیرد، هیچ وقت درد آشنای ما نمی تواند باشد این است که اگر ما توفیق جامعه ی کارگری را می خواهیم، آنهایی که رهبران جامعه ی کارگری امروز ما هستند بیایند و یک چیزی یادگار از خودشان بگذارند، بروند دنبال بحث تجدید قانون کار. حالا چه اشکالی دارد؟ مگر نمی گویند شورا صنفی است، بگویید سندیکا، که سازمان بین المللی کار هم ما را بپذیرد چه اشکالی دارد نام سندیکا. می گویند اسمش خارجی است ما تمام الفاظمان شده عربی، ما ایرانی هستیم، برای سندیکا در دنیا در ۱۲۰ سال اخیر خون هایی ریخته شد، برای تثبیت هشت ساعت کار کلمه ی سندیکا چرا برای ما سنگینی می کند؟

◆ به نظر می رسد چنین گرایشی حتا در خانه ی کارگر هم به وجود آمده است. یعنی توی شعارهای امسال هم دیده می شود.

اکبر خبازها: بله! شاید خواسته های ما و کارگران اثر گذاشته باشد، خب یک عده خوششان آمد و یک عده هم نه، چون شورایی بودند خودشان می دانند که چه کاره هستند آنهایی که واقعا خادم کارگر هستند، خوش شان می آید. منطق این را حکم می کند نه سلیقه ی بنده - از ما که گذشته است - ما درباره ی آینده داریم اظهار نظر می کنیم، که در آینده اگر به جای شورا، سندیکا، اتحادیه و کنفدراسیون باشد شاید وضعیت جامعه ی کارگری از این بهتر شود.

ما در سندیکا برای آشنایی کارگران با قوانین، آموزش قانون کار هم می دادیم. ما اعتقاد داریم که اگر کارگرها به قانون آشنایی داشته باشند حتا پلیس نمی تواند به آن ها زور بگوید و بی احترامی کند. پلیس مجبور است با احترام با آن ها رفتار کند، ایشان هم متقابلاً احترام متقابل، اگر می گویند در جامعه آزادی است، آزادی حریم دارد. ◆

◆ با سپاس از قبول دعوت.

اکثریت می گفتند نهایتاً این سندیکاها می توانستند نماینده به مراجع مختلف معرفی کنند. نماینده ی شورای کارگران را بدون انتخابات، هیأت مدیره معرفی می کرد و کسر حق عضویت هم بر این روال بود که از لیست کم می کردیم.

حالا این که چرا سندیکاها را به تعطیلی کشاندند، افرادی که بعد از انقلاب آمدند، متأسفانه نسنجیده اعتصابات بهانه گیرانه پیش آوردند، بعد هم گفتند این ها چه کسانی هستند، گفتند سندیکا.

این مستمسکی شد برای دولت که بیاید و سندیکا را حذف کند و نام شورا را بر آن بگذارد در صورتی که در مقاوله نامه های سازمان بین المللی کار سندیکا و اتحادیه و کنفدراسیون را می پذیرند نه شورا را. مع الوصف حالا قانون اساسی یا قانون هایی که بعداً در مجلس شورای اسلامی تصویب شد نام سندیکا را عوض کردند و شورا گذاشتند. که من ایراد فراوانی به آن دارم، چون نماینده ی کارفرما اظهار نظر می کند. مدیریت حتماً برای تأیید کسی که می خواهد نماینده بشود نظر بدهد و خودش در جلسات هیأت مدیره ی شورا شرکت کند، به نماینده شورا اجازه نمی دهد در جلسات هیأت مدیره آن شرکت، یا آن مؤسسه شرکت کند و بر این اساس چندی پیش به حضور دبیرکل خانه ی کارگر گفتم که تنها راه نجات جامعه ی کارگری سندیکا و اتحادیه و کنفدراسیون است. بعداً در خصوص اعتصابات هم گفتم، اعتصاب حق کارگر است. تنها حربه ای که کارگر دارد در تمام دنیا حتا سازمان بین المللی کار پذیرفته، کارفرما آن همه امکانات در اختیار دارد، در عوض کارگر تنهاست و تنها حربه اش اعتصاب است. ولی نوع اعتصاب باید مشخص بشود که در پیش گفتار هم عرض کردم که حتماً باید مکتوب باشد و مقامات را در جریان گذارد، اگر پس از ۳ تا ۱۵ روز که می شود ۴۵ روز نتیجه نداد، آن روز می شود اعتصاب کرد نه این که صبح رفتم کارگاه حالا یک کسی به من اخم کرد. من بیایم سوت بزنم که دست از کار بکشید. این باعث ضعیف شدن جامعه ی کارگری و نمایندگان آن ها خواهد شد. بر این اساس است که نصیحتم برای آیندگان و آنهایی که به کار تشکیلاتی علاقه مند هستند و فعالیت صنفی می کنند، این است که سنجیده عمل کنند، کم تر ضرر می بینند و نفع شان به جامعه ی کارگری پیش تر خواهد رسید تا این که بیایند و فقط فشار بیاورند، یک بار موفق هم بشوند ولی تداوم ندارند. به خاطر نابخردی هایی که افرادی بعد از